

یکشنبه ۱۴/۹/۱۴۰۰

جلسه ۷۳۱

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسکنه أرضک طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقی الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

عرض شد که بعضی ممکن است بگویند: «شما می فرمایید: متجری مستحق عقاب نیست. در حالی

که ما آیات و روایاتی داریم که بر عقاب متجری دلالت می کند. خب اگر متجری استحقاق

عقاب ندارد پس چطور معاقب است. یعنی نستجیر بالله خداوند سبحان کار قبیح انجام می دهد!»

آن ادله را بررسی کردیم و گفتیم: هیچ یک از آیات و روایات بر عقاب متجری دلالت ندارند.

علاوه بر اینکه اگر دلالت داشته باشند دارای معارض هستند زیرا در مقابل، ما روایاتی داریم که بر

عدم عقاب متجری دلالت می کنند. چنانچه دلالت این روایت تام باشد، بر عدم استحقاق للعقاب

دلالت می کند زیرا همان طور که عرض کردیم لولا الروایات، عقل می گوید «متجری مستحق عقاب است» اما وقتی روایاتی وارد شد که او را عقاب نمی کنم - حال یا عفو می نماید یا اینکه روایات ارشاد به این است که استحقاق عقاب نیز ندارد - بدین معناست که بعد از آمدن این روایات دیگر مستحق عقاب نیست زیرا خلف وعد لازم می آید و خلف وعد از خداوند سبحان قبیح است.

سوال، جواب: از آن طرف ملازمه نیست ولی از این طرف یعنی بین نفی فعلیت و نفی استحقاق ملازمه وجود دارد.

صاحب وسائل در باب شش از ابواب مقدمه عبادات این روایات را نقل فرموده است. ایشان می فرماید:

منها: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ كَانَتِ النَّيَّاتُ مِنْ أَهْلِ الْفِسْقِ يُؤْخَذُ بِهَا أَهْلُهَا إِذَا لَأُخِذَ كُلُّ مَنْ نَوَى الزَّانَا بِالزَّانَا وَ كُلُّ مَنْ نَوَى السَّرْفَةَ بِالسَّرْفَةِ وَ كُلُّ مَنْ نَوَى الْقَتْلَ بِالْقَتْلِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَدْلٌ كَرِيمٌ لَيْسَ الْجُورُ مِنْ شَأْنِهِ وَ لَكِنَّهُ يُثِيبُ عَلَى نِيَّاتِ الْخَيْرِ أَهْلَهَا وَ إِضْمَارِهِمْ عَلَيْهَا وَ لَا يُؤْخَذُ أَهْلُ الْفِسْقِ حَتَّى يَفْعَلُوا.

این روایت دلالت می کند بر اینکه خداوند سبحان اهل فسوق را با نیت گناه عقاب نمی کند. ان قلت: متجری اهل فسوق نیست. قلت: اولاً بعضی از متجری ها، اهل فسوق هستند. معنی متجری این نیست که این آقا همین حال و با همین فعل دارد گناه می کند مثلاً سوال می کنید: «آنها کی هستند که فوتبال بازی می کنند؟» به شما جواب می دهند: «آنها اراذل و اوباش و اهل فسوق هستند». اگر هم کسی اهل فسوق نباشد به طریق اولی بر نیت مؤاخذه نمی شود. وقتی خداوند سبحان اهل فسوق را به خاطر نیت مؤاخذه نمی کند به طریق اولی متجری ای که اهل فسوق نیست و یک دفعه شیطان او را گول زده، آن هم تجری در آمده را مؤاخذه نمی کند. این اشکالی ندارد و به اولویت است.

منتهی نسبت به این روایات یک شبهه ای که هست این می باشد که ما عرض کردیم کسی که نیت گناه می کند مستحق عقاب است ولکن در اینجا می فرماید: «ولکن الله عدل کریم، لیس الجور من شأنه ولکنه یتیب علی نیات الخیر اهلها و إضمارهم علیها».

پس امکان دارد کسی بگوید: این روایت بر خلاف شماس است چرا که گفتید «نیت گناه مستحق عقاب است» و حال آنکه این روایت می فرماید «کسی که نیت گناه می کند مستحق عقاب نیست».

جواب می دهیم: مقصود روایت این نیست زیرا به «و کل من نوى القتل بالقتل» مثال زده است. روایت نمی فرماید که مستحق عقاب نیست بلکه می فرماید «کسی که نیت گناه کند اگر او را به فعل مؤاخذه کنند» مثلاً اگر کسی که نیت قتل کرده را مؤاخذه کنیم چرا قتل کردی و او را قصاص کنیم، یا کسی که نیت زنا کرده را مؤاخذه کنیم چرا زنا کردی و او را رجم یا جلد کنیم، کسی که نیت سرقت کرده را مؤاخذه کنیم چرا سرقت کردی و دست او را قطع کنیم.

به روایت خوب دقت کنید، می فرماید: «لَوْ كَانَتْ النِّيَّاتُ مِنْ أَهْلِ الْفِسْقِ يُؤْخَذُ بِهَا أَهْلُهَا (اگر نیت فسق باعث شود که اهل فسق به آن اخذ شوند) إِذَا لَأُخَذَ كُلُّ مَنْ نَوَى الرَّنَا بِالرَّنَا وَ كُلُّ مَنْ نَوَى السَّرِقَةَ بِالسَّرِقَةِ» شما فرموده اید که دست سارق را قطع کنید حال اگر دست من نوى السرقة را قطع کنید که موجب ظلم می شود زیرا حد را برای سرقت تعیین کرده بودید. پس مقصود آن، عقاب اخروی نیست.

سوال، جواب: اگر تعیین می کرد اشکال نداشت و حال آنکه تعیین نفرموده چطور برای ارتداد تعیین فرموده، مگر ارتداد غیر از نیت است! اگر تعیین نماید چه جوری هست!

من خیال می کنم که این روایت اصلاً کاری با عقاب اخروی ندارد زیرا خود روایت مثال زده به «کل من نوى القتل بالقتل» و حال آنکه در آن روایت صحیح السند دارد که «لأنه اراد قتلاً»

سوال، جواب: آخر روایت ندارد که عقاب نمی کنم بلکه می فرماید: «و لَا يُؤْخَذُ أَهْلُ الْفِسْقِ حَتَّى يَفْعَلُوا».

بر فرض که کسی بگوید: «این روایت نسبت به عقاب اخروی نیز می باشد» می گوئیم: در ذیل روایت دارد که این، برای لطف خداوند سبحان است. ببینید می فرماید: لکن الله عدل کریم لیس الجور من شأنه. اینکه اهل فسوق را مؤاخذه نمی کند حتی یفعلوا، اولاً - به احتمال زیاد - اهل فسوق را مؤاخذه نمی کند به این نحو که بفرماید «تویی که نیت زنا کردی جرم زنا کار را داری» و ثانیاً بر فرض هم که نسبت به عقاب اخروی باشد، «لا یؤاخذ» نفی فعل است و بدین معناست که عقابت نمی کند اما دلالت ندارد که حق ندارد عقابت نماید.

اما نسبت به این فرقه که می فرماید: «لیس الجور من شأنه». عرض کردیم که این روایت معارض دارد و خود این روایت سند ندارد زیرا مسعدة بن صدقة توثیق ندارد اگر چه مرحوم آقای تبریزی از باب، معاریف درست می فرمود و لکن عرض کردیم این، درست نیست. بله در روایات دیگری دارد اما معنای این عبارت که می فرماید «به نیت گناه عذاب کردن جور است» این نیست. احتمال دارد معنای روایت این باشد که چون خداوند سبحان، عدل کریم است و نیز چون «لیس الجور من شأنه» باعث می شود که خداوند سبحان بر نیت گناه عقاب ننماید.

یک جمله عرض کنم. طبق آن روایتی که حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام عرض کرد «یا رب سلطت علی الشیطان و أجریته منی مجری الدّم» شیطان را بر من مسلط کردی و او مثل خون در رگ های من جریان دارد ... گاهی مواقع به خاطر کرامت و بزرگی شخص از او توقع فلان کار نمی رود مثلاً می گویند: «با این همه ثروت و آقایی، در شأن شما نبود که به خاطر خطی که بر گوشه ی سپر ماشینت افتاده با این شخصی که با شما تصادف کرده این طور برخورد کنی». پس این عمل را تقبیح می کنند ولو اگر این عمل از شخص دیگری صادر می شد او را تقبیح نمی کردند. من خیال می کنم که روایت می فرماید: در شأن خداوند سبحان نیست که مؤاخذه نماید نه اینکه اگر مؤاخذه کند ظلم نموده است.

سوال، جواب: این واقعا جور نیست معنای فقه الروایة همین است، «جور» مثل این است که امیر المومنین علیه السلام در دعای کمیل عرضه می دارد «ظلمت نفسي» خب امیر المومنین سلام الله

علیه که گناه نمی کند، ولی وقتی مقام ربوبی و تقصیر خویش را در نظر می گیرد ابراز خجالت و شرمندگی می کند. فرض کنید ساعت دو نصف شب، یک دکتر فوق تخصص از خانه می آید و شما را عمل می کند و پانسمان می نماید و تا صبح در کنار شما می ماند تا اتفاقی نیفتد. بعد از چند روز که به دیدار او می رود، همراه خود یک سوهان من باب سوغاتی می برید اما وقتی به بزرگی و عظمت کار او نگاه می کنید و به بی ارزشی این سوغاتی نگاه می کنید ابراز شرمندگی می کنید و خجالت می کشید. امیر المومنین سلام الله علیه به عظمت ربوبی و به تقصیر خویش نگاه می کند، می بیند حق خداوند سبحان را نمی تواند بجا بیاورد عرضه می دارد «ظلمت نفسی» و الا ظلم نیست.

در ما نحن فیه نیز اگر خداوند سبحان بر نیت عقاب نماید جور نیست ... اگر قرار باشد که ما نفهمیم خب تعطیل شریعت لازم می آید. بعد روایات زیادی وجود دارد. من فکر نمی کند کسی در دنیا پیدا شود که بگوید: «اگر خداوند سبحان بفرماید: (من بر نیت گناه عقاب می کنم) نستجیر بالله ظلم نموده است»

سوال، جواب: عرض کردم جور را باید مثل ظلمت نفسی معنی کنیم. خب ظلم یعنی عصیان، آیا مولانا امیر المومنین عصیان کرده! ایشان ترک اولی نمی کند. آن قدر که توان بر اطاعت و عبادت داشته، اطاعت و عبادت نموده. این ظلمت نفسی به خاطر این است که وقتی اعمال خویش را در کفه ترازو می گذارد و خداوند سبحان را می بیند، می فرماید: ظلمت نفسی. اگر یک عالم برجسته ای وارد مکانی شود خب کسی که او را می شناسد، احترام می کند و دو زانو در خدمتش می نشیند اما کسی که نمی شناسد شاید پا هم جلوی ایشان دراز کند. امیر المومنین علیه السلام حق معرف را به ذات حق دارد و نیز کمال معرفت را به خود دارد لذا می فرماید «ظلمت نفسی» چرا که می بیند خیلی کم دارد.

اینکه می گویند: «مولانا امیر المومنین می خواسته ظلمت نفسی را به دیگران یاد دهد» اشتباه است. پیغمبر خدا صلی الله و آله و سلم در منزل ام سلمه بودند، ام سلمه می گوید: شب بلند شدم دیدم حضرت در

رخت خواب حضور ندارند. دیدم گوشه ای از فرش را کنار زدند و سر مبارک را بر سجده نهادند و گریه می کنند و می فرماید: «أفلا أكون عبدا شكوراً». آن وقت می بینید که یک جوان یک ساعت سینه می زند یا به زیارت می رود و بعد می گوید: «شک دارم که بهشت حق من است یا حضرت زهرا سلام الله علیها». خب این احمق اعمالش به نظرش می آید.

این «لیس الجور من شأنه» یعنی زبینه از خداوند سبحان این است که برای نیت، عقاب نکند. علاوه بر اینکه همان طور که عرض کردیم سند ندارد و نیز معارض دارد، و اصلاً مفتی به همه است. در روایت دارد «اولین قدم کسی که می خواهد تمامی کند، چقدر او را سرزنش و ملامت می کنند.»

چهار روایت وجود دارد که ما در نوشته امسال آنها را آورده ایم اما در دوره قبل فقط همین یک روایت را نوشتیم.

انما الکلام در این است که مرحوم شیخ اعظم فرموده: این روایت، متجری را نمی گیرد. این روایت برای کسی هست که نیت گناه کرده است.

عرض ما این می باشد که درست است ولی این روایات ذیلی دارد مثل همان روایت حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام که فرمود: «یا رب سلطت علی الشیطان و أجریته منی مجری الدّم» در ذیل خداوند سبحان می فرماید: «إن من همّ بسیئة من ذریتک لم یکتب علیه فإن عملها کتبت بسیئة». خب جناب شیخ ره ظهور این روایات در این است که تا شخص گناه نکند خداوند سبحان عقاب نمی کند. این را ما قبول داریم.

خب این روایات تعارض دارد البته ما عرض کردیم که تعارض ندارد زیرا ادله ای که برای عقاب متجری اقامه کرده بودن تمام نبود. حال بر فرض تمام هم باشد، چند تا جمع ذکر شده است:

۱- آقای صدر می گوید: آن روایاتی که دال بر عقاب است را بر استحقاق حمل می کنیم و این روایات را بر نفی فعلیت حمل می کنیم.

خب این جمع غلط می باشد زیرا اگر مراد این است که استحقاق فعلی دارد یعنی حتی بعد از این روایاتی که فرموده «عفو می کنم و عقاب نمی کنم» باز این عبد مستحق عقاب است، خب این را قبول نداریم چرا که خلف و عد بر خداوند سبحان قبیح است. اصلاً استحقاق عقاب یعنی اگر خداوند سبحان عقاب نماید عقل جلوی ایشان را نمی گیرد.

سوال، جواب: بله نفی فعلی می کند.... بعد از آنکه وعده داد که عقاب نمی کنم دیگر استحقاق عقاب نیست.

اگر بگویید: مقصود استحقاق لولایی است یعنی اگر این روایات نبود مستحق عقاب بود. می گوییم: این خلاف ظاهر است و جمع عرفی نمی باشد بلکه جمع تبرعی است زیرا در آن روایات فرمود: «لأنه اراد قتلا» یا فرمود: «الراضی به فعل قوم کالداخل فیه معهم»

سوال، جواب: ممکن است بگوییم لغو نیست چرا که خداوند سبحان می خواهد کرمش را به رخ بکشد.

دو جمع مرحوم شیخ در رسائل ذکر کرده است. یک جمع این است که آن ادله ای که بر عقاب ناوی گناه دلالت می کند، حمل می شود بر کسی که نیت گناه نموده و دنبال گناه رفته منتهی نتوانسته انجام دهد. اما این روایاتی که نفی فعلیت می کند حمل می شود بر کسی دنبال گناه رفته ولی به اختیار خود پشیمان و مرتدع شده است. اگر کسی با اختیار خود پشیمان شود عقاب ندارد. جمع دیگر این است که آن روایت دلالت می کند بر عقاب کسی که نیت گناه کرده و صدر عنه الذنب و العصیان. اما این روایت عفو حمل می شود بر کسی نوی المعصية ولكن لم یصدر عنه المعصية ولو بالاجبار.

مرحوم آقای خوئی همان جمعی که شیخ ره ذکر کرده را قبول نموده و لکن نسبت به جمع دوم می فرماید: این جمع در خصوص نیت قتل استثناء شده است زیرا آن روایاتی که می فرماید: «من

رضی بفعل قوم فهو معهم» یا به ذراری قاتلین حضرت اباعبدالحسین سلام الله علیه و لعنة الله علی قاتلهم و ذراریهم اجمعین قتل را نسبت داده و حضرت فرمود «اینها قاتل هستند»، در حالی که آنها بعداً به دنیا آمده اند،

حضرت تعلیل می فرمایند «لرضاهم بفعل آبائهم» آنها به فعل پدرانشان راضی بودند. (خدا رحمت کند مرحوم شیخنا الاستاذ را، اگر کسی نامه ای می آورد که ایشان امضاء کند تا وارد قوه قضائیه شود می فرمود «امضاء نمی کنم چرا که آنجا بر خلاف شرع حکم می دهی، آن وقت من شریک هستم». انسان در این دنیا به خاطر اینکه به گناه نیفتد باید با خیلی ها ترک ارتباط کند.

ما سه طایفه روایات نداریم ۱- به نیت گناه مؤاخذه نمی شود. ۲- به نیت گناه مؤاخذه می شود ۳- به نیت قتل مؤاخذه می شود. آقای خوئی ره فرمود که اینجا جای انقلاب نسبت است مثلاً یک خطابی داریم «اکرم العلماء» یک خطابی داریم «لا تکرّم العلماء» و یک خطابی داریم «اکرم العلماء العدول». لا تکرّم العلماء با اکرم العلماء العدول عام و خاص مطلق است لذا تخصیص می زند. نسبت اکرم العلماء و لا تکرّم العلماء در قبل از تخصیص تباین بود، وقتی که تخصیص خورد در تحت لا تکرّم العلماء، علمای فاسد می ماند. حال نسبت آن با اکرم العلماء عام و خاص مطلق می شود لذا تخصیص می زند و مجتهد در رساله می نویسد «اکرام علمای عدول واجب و اکرم علمای فساق حرام است».

چرا می گویند انقلاب نسبت؟ زیرا نسبت بین اکرم العلماء و لا تکرّم العلماء تباین بود و بعد از تخصیص نسبت تباین به نسبت عام و خاص مطلق منقلب شد.

آقای خوئی ره فرموده: روایات باب شش از ابواب مقدمات عبادت که دلالت می کند متجری بر نیت گناه عقاب نمی شود، به «لأنه اراد قتلاً» تخصیص می خورد. وقتی تخصیص خورد این روایات به غیر نیت قتل منحصر می شود و نسبت آنها با آن ادله ای که دال بر این بود که «کسی نیت گناه کرده» عام و خاص مطلق می شود لذا در رساله می نویسد: نیت گناه عقاب ندارد الا نیت قتل.

سوال، جواب: اولاً روایات مطلق در خصوص نیت وارد نشده است چه اشکال دارد مصداقش یکی باشد خب اگر این طور باشد چرا فرمود: اکرم العلماء. می فرمود: اکرم العلماء العدول باشد یک فرد. مهم نیست.

به این فرمایش آقای خوئی ره اشکال کرده اند که این مبتنی بر انقلاب نسبت است. انقلاب نسبت را آقای خوئی ره قبول دارد اما ما عرض کردیم که انقلاب نسبت درست نیست. یکی از ایراد هایی که اصول مرحوم آقای خوئی دارد که به نظرم باید اصلاح شود یعنی باید یک آقای خوئی ای ره یا آقای نائینی ره دیگری بیاید تا این اصول نجف را اصلاح کند. چند جای این اصول نجف عویصه های مهم دارد. شاید ایراد هایی که ما در اصول به آقای خوئی ره داریم متجاوز از سیصد ایراد باشد. مثلا اگر آقای تبریزی ره به آقای خوئی ره چهل ایراد دارد، فکر می کنم ما بالا سیصد ایراد داشته باشیم. آقاضیاء ره و آقای صدر انقلاب نسبت را منکر شده اند. می گوئیم: اینکه می گوئید «اکرم العلماء» «اکرم العلماء العدول» «لا تکرّم العلماء». نسبت اکرم العلماء العدول با لا تکرّم العلماء عام و خاص مطلق است و موجب تخصیص می شود، درست است. بعد لا تکرّم العلماء در مراد جدی فقط علماء فساق می شود لذا نسبت آن با اکرم العلماء عام و خاص مطلق می شود، در حالی آقای خوئی ره شما باید حساب کنید اینکه خاص را بر عام مقدم می کنند، خاص در مراد استعمالی مقدم می شود یا ولو خاص در مراد جدی؟ دلیل ما بر جمع عرفی سیره عقلا ست، ما باید ببینیم سیره عقلا بر چه چیزی هست مثلا اگر ده عام متواتر داشته باشیم و یک خاص، ایشان می فرماید: «این یک خاص، عام را تخصیص می زند» و بعد می فرماید: «که عام متواتر بالا تر از عام کتابی نمی شود». در حالی که دلیل ما بر تخصیص سیره عقلاء ست. ما باید ببینیم سیره عقلاء چه می گوید. مولی در سی مجلس مختلف من را دیده و فرموده «اکرم العلماء» و فقط در یک جا فرمود «لا تکرّم الفساق». خب اینجا می گویند: چه تقیه ای، چه مصلحتی بود که سی جا تکرار کرد! اگر غرض انسان خاص است نباید عام را تکرار کند. اگر چه سند عام کتابی قطعی ست ولی یک دفعه گفته شد لذا ممکن است در آن مجلس مصلحت نبوده حکم واقعی را بیان بفرماید مثلا تقیه بوده یا هنوز مردم ظرفیت ندارند، ولی سی مورد، چهل مورد عام بفرماید و یک جا تخصیص بزند آن گاه بگوئیم: تخصیص می زند!

یک حرفی در ذهن ما آمده بود، بعد دیدم آقای بروجردی نیز فرموده، حرف خوبی ست. اینکه ما
چهل روایت داشته باشیم اما یک روایت آن یک قیدی دارد نمی توانیم بگوییم که اصل در قید
احترازی ست، مگر اجتماع نقیضین ست! انقلاب نسبت در سیره عقلاء برای ما محرز نیست.

و للكلام تتمه و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين لعنة الله علی اعدائهم اجمعين